

## جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سوره‌های ابن فارض و مولوی

مرتضی کاظم بشیرودی<sup>۱</sup>

سیدابراهیم دیباجی<sup>۲</sup>

غلامعباس رضایی هفتاد<sup>۳</sup>

### چکیده

عشق از او صاف الهی و سرآغاز خلقت است، این عشق در واقع بر «هستی مطلق» دلالت دارد و زندگی بدون آن چون پوست‌های بی روح است. مولوی، عشق را شیوه سلوکی خود قرار داده، آن گونه که ابن فارض در گام به گام مقامات عرفانی، آن را اساس کار خویش قرار داده است. بنابراین نگاه ابن فارض و مولوی، نگاه یک عاشق به معشوق حقیقی است و این نشانه معرفت و آگاهی این دو شاعر عارف است. در این مقاله ضمن بررسی واژه «عشق» با تکیه بر آیات قرآن و احادیث و نظریات و موضوع «جاودانگی عشق الهی» در سوره‌های تائیه کبرای ابن فارض و غزلیات عربی مولوی در دیوان شمس، با اسلوب تطبیقی پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها: عشق، قرآن، جاودانگی، جمال، معشوق، ابن فارض، مولوی

### ۱- مقدمه

عارفان در عالم محبت و عشق، جهت تحقق ظهور و تجلی آن در قلبشان جمله کزلی‌ها و رذایل را از خود زدودند و پی فضیلت‌ها گرفتند تا به معشوق حقیقی خود یعنی ذات حق اتصال یابند. از آن جایی که «عشق محرر سلوک و درک عارفانه است، دو عارف نامی و شاعر - ابن فارض و مولوی - در اشعار خود به نیکویی این فضیلت را برای نیل به آستان حق و حقیقت به تصویر کشیدند. در این مقاله به بررسی واژه عشق در آیات و روایات و نظر عرفا و جاودانگی آن در تائیه کبرای ابن فارض و غزلیات عربی مولوی در دیوان شمس پرداخته شده است.

«مولوی شاعری حساس و جهان‌بین، که با دل‌های پاک و درون‌های صافی کار دارد و عشقی سوزنده و حاد سلسله جنیان او در همه احوال و اطوار است.» (صفا، ۴۷۱) و «در عرفان عاشقانه مولانا «غم» جای ندارد. وی مقام بالاتری را نیز کشف کرد، و آن مقام عاشقی بود.» (سروش، ۹)

ابن فارض شاعر برجسته‌ای است که قدرت و احساس شاعری اش را با ادراک دینی و عرفانی عجیب کرده است. از این رو اشعارش بر فراز قله شعر صوفیانه عرب ایستاده است. و بجاست که او را سلطان العاشقین خوانده‌اند، زیرا عشق او به اندازه‌ای بود که مدت‌های طولانی غایب از نظر می‌شد و صدایی را نمی‌شنید و کسی را نمی‌دید و نمی‌خورد و نمی‌خوابید و پیوسته در سیر و سلوک و درک عارفانه بود.

تائیه کبرای ابن فارض از قوی‌ترین اشعار عرفانی مورد توجه عالمان و عارفان است و عده‌ای به ترجمه و شروحنی از آن پرداختند، از جمله: سعیدالدین فرغانی دو کتاب به نام «مشارق الدراری» به فارسی و «منتهی المدارک» به عربی که از کاملترین کتابها در شرح تائیه بشمار می‌آید و همچنین کتاب «کشف الوجوه المعانی نظم الدر» از عزّ الدّین محمود کاشانی، و شرح القصیری بر تائیه ابن فارض.

اما با توجه به این که اساس و محور سلوک عارفانه «عشق» می‌باشد، سوال‌هایی از این قبیل مطرح است که: جاودانگی عشق عرفانی از منظر ابن فارض و مولوی در اشعار عربی چگونه بیان شده است؟ و هم چنین پیوند قرآنی و تکرش‌های یکسانی موضوع عشق در تائیه و غزلیات عربی مولوی چگونه ترسیم شده است؟ اما قبل از هر کلام آشنایی با دو شخصیت مولوی و ابن فارض ضروری می‌نماید.

mk\_shiroodi@yahoo.com

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

۲- استاد دانشگاه تهران (صهبدار مکاتبات)

۳- دانشیار دانشگاه تهران

## ۲- مولوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی «در ششم ربیع الأول سال ۶۰۴ هـ ق/سی‌ام سپتامبر ۱۲۰۷م (گولپینارلی، ۹۶) در شهر وخش از شهرک های حاشیه ای بلخ بدنيا آمد. پس از رسیدن به کمال، لقب سلطان العلماء را به او بخشیدند.» (آنه ماری، ۲۸ و ۲۹) ذبیح الله صفا می نویسد: «پدر مولانا»محمد بن حسین خطیبی« معروف به بهاء ولد فرزند حسین بن احمد خطیبی بود، که در روزگاران خویش از علمای صاحب نام دینی محسوب می شد.» (فرزانفر، ۶) و «مادرش مؤمنه خاتون از خاندان فقیه و سادات سرخس بود.» (زرین کوب، ۱۶). مولانا مدتی در حلب به تکمیل نفس و تحصیل علوم پرداخت، سپس عازم دمشق گردید. بسیاری از علمای ایران از هجوم مغول بدان نواحی پناه برده و اوقات خود را به نشر علوم مشغول گردانیدند. «مولانا در دمشق به صحبت محیی الدین عربی که مراحل آخرین زندگانی را در این شهر می پیمود، هم نایل آمده است.» (صفا، ۴۵۳).

مولوی در حدود چهل سالگی با شمس الدین محمد تبریزی دیدار داشت، که احوال مولوی را به کلی دگرگون کرد. «شمس الدین تبریزی در روح مولانا آب حیاتی بود که، زندگانی تازه و نو به او بخشید.» (همای، ۵۵).

از آثار مولانا می توان غزلیات که به کلیات یا دیوان شمس معروف است، نام برد. تعداد ابیات دیوان را متقدمان به سی هزار رسانیده‌اند. (فرزانفر، ۱۶۸). حدود ۷۶ غزل به عربی است. «دیوان شمس تبریزی، دفتر هیجانات روحی مردی است که در سنین آغاز کهنوت، در رویارویی با یکی از نوادر ایام، به شوق آمده و لب از قال و مقال مدرسه شسته است.» (کاسب، ۵/۲)

از دیگر آثار او مثنوی و رباعیات و فیه ما فیه، مکاتیب و مجالس سبعه است. سرانجام این بزرگمرد عارف و عاشق در پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هـ ق در سن ۶۸ سالگی جهان را بدرود گفت.

## ۳- ابن فارض

«ابوالقاسم»شرف الدین عمر بن علی بن مرشد بن علی، مشهور به ابن فارض (۵۷۶ - ۶۳۲) بزرگترین سراینده شعر صوفیانه در ادبیات عرب است. پدرش از حماة به دیار مصر مهاجرت کرد و چون در محاکم قضایی، سهم الارث زنان را می نوشت، به «فارض» مشهور شد.» (ترکه‌اصفهان، بیست)

در آغاز به تحصیل علوم شرعی و فقه شافعی پرداخت. سپس به تصوف روی آورد و بیشتر ايامش در مساجد دور افتاده قاهره می گذشت. نزدیک به پانزده سال، مجاور حرم کعبه شد و پس از بازگشت در قاهره به گوشه گیری و انزوا گذراند، و با این همه مورد احترام همه مردم زمان خود بود. دیوان ابن فارض که توسط شیخ علی، نوه دختری او گردآوری شده، شامل قصاید، دوبیتی ها، الغاز و موالیاست، که نخستین بار در ۱۲۵۷ هجری در حلب به چاپ رسیده است. مهم ترین اثر ابن فارض قصیده تائیه کبری با حدود ۷۵۶ بیت است، که نظم السلوک یا نظم الدرّ نیز نامیده‌اند، و نیز قصیده خمریه در وصف شراب حبّ الهی، که در ادبیات فارسی نیز تاثیر بسیار داشته است. جلال الدین مولوی بدون تردید به شعر ابن فارض نظر داشته است، زیرا بر طبق نوشته حاجی خلیفه در (کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون) «مولانا قصیده ابن فارض را مطالعه می کرده است.» (نیکلسون، ۱۳۴)

ابوالعلاء عینی گوید: «امتیاز ابن فارض به این است که او پیش از آن که صوفی باشد شاعر است، آمیزش این دو نیرو و سبب شده‌است که در شعر دیگر گویندگان عرب نظیری نداشته باشد.» (نیکلسون، ۱۳۶)

محیی الدین بن عربی (متوفی ۶۳۸) به تائیه ابن فارض توجهی خاص داشت و گویند که می خواست بر او شرحی بنویسد، ولی ابن فارض به او گفت که فتوحات مگبه توشیح تائیه است. (امین، ۷۳۹)

برخی معتقدند که ابن فارض گزار زبان رمزی (symbolic) در شعر عرب است. او از ادبیات صوفیانه و خصوصاً از شطحیات به نحو شایسته‌ای استفاده کرده و آن را به کمال رسانده است. (فروخ، ۱۰۰)

ابن فارض را سلطان العاشقین خواندند. عشق او پیوسته در سیر و سلوک عارفانه بود. «هو مشغول بجنبه لربه و یما یظم فی هذا الحبّ من أشعار لعلها أروع ما نظمه الصوفیة فی حبّهم الإلهی، حتّی لُقّب بحق سلطان العاشقین للذات الربانیة». (ضیف، ۳۵۷)

## ۴- عشق

در خصوص عشق مسائلی قابل تأمل است از جمله:

#### ۱-۴- واژه عشق

۱- عشق یعنی شگفت دوست به حُسن محبوب، یا در گذشتن از حد در دوستی. عشق مأخوذ از عشقه و آن نباتی است که چون بر درختی بپیچد آن را خشک کند، همین حالت عشق است بر هر دلی که طاری شود، صاحبش را خشک و زرد کند. (دهخدا، ۱۵۹۰)

۲- عشق یعنی به حد افراط دوست داشتن، محبت تام. «عشقه گیاهی است بالا رونده از تیره عشقه‌ها که در اکثر نقاط ایران خصوصاً نواحی شمالی به وفور می‌روید. (معین، ۱۰۶۵)

۳- «نجم الدین دایه» در رساله عشق و عقل گوید: «عشق محبتی است که از حد بیرون رفته باشد، یا "عشق" محبت مفرط یا کمال محبت است.» (سناری، ۳۷)

۴- «کلابادی» در شرح رساله خود، فصل محبت را که احتمالاً قدیمی‌ترین نوشتار فارسی در باب عشق است گوید: «عشق هم محبت است، لکن چون از حد در گذرد عشق خوانند. عشق هم چون گیاه عشقه چون به کمال رسد، قوا را ساقط گرداند و حواس را از منافع منع کند و طبع را از غدا باز دارد.» (کلابادی، ۱۳۸۷)

#### ۲-۴- دونظر در باب عشق

الف- «نخستین بحث از عشق که در دست مانده از افلاطون (۴۲۷-۳۴۸ پیش از میلاد) است. در رساله «مهمانی» نخصت از هزیود (Hesiod)، شاعر یونانی قرن هشتم پیش از میلاد نقل می‌شود که گفت: در کیهان، در آغاز به هم ریختگی بود، زمین و عشق پس از تکوین، نظم را جانشین بی نظمی کردند. ناگفته نماند که قبل از افلاطون کسانی چون کنفسیوس (۵۵۱-۴۷۹ قبل از میلاد) بوده‌اند که، از عشق سخن رانده‌اند، کنفسیوس گوید: «عشق از همه فضایل برتر است، انسان برتر حتی به اندازه یک لحظه آب نوشیدن، برخلاف عشق رفتار نمی‌کند، تنها از راه عشق می‌توان همه انسان‌ها را دوست داشت.» (اسلامی ندوشن، ۳۶۹)

ب- ابن سینا (۳۷۰-۳۲۸ هـ.ق): وی معتقد است که عشق همه حیات و شعور را در بر می‌گیرد. «تمام جمال، سعادت و خیر محبوب است که عشق به متعلق به عشق است.» (چیتیک، ۳۱۶). ابن سینا در «رساله‌العشق» می‌آورد: «انَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ يَعْتَشُّ الْخَيْرَ الْمَطْلُوقَ عَشْقًا غَرِيزِيًّا وَإِنَّ الْخَيْرَ الْمَطْلُوقَ يَجْعَلِي لِعَاشِقِهِ» (ابن سینا، ۸۲).

#### ۳-۴- عشق و محبت در نظر عرفا

۱- «محبت اصل و قاعده راه حق تعالی است و احوال و مقامات نازلند.» (هجوری، ۱۳۸۷)

۲- «حقیقت محبت پیش عارفان و معجبان، سوزش قلب به آتش شوق و رُوح و راحتی روح به لذت عشق و استغراق حواس به دز دریای آنس و طهارت نفس به آب های قدس و مشاهده حبیب به دیده کل و فروبست دیده کل از «کُربن» و پرواز درون در غیب و آراستگی محبت به خلق محبوب است.» (بقلی، مشرب الأرواح، ۲۴۲۸)

۳- «عشق به خداوند غایی ترین منزل و عالی ترین قله درجات است. پس از رسیدن به عشق، مقامات بعدی چون شوق، قربت و رضایت از محصولات و توابع آنند.» (غزالی، ۴/۲۲۷)

۴- از وی پرسیدند عشق چیست، این مصراع را نقل می‌کند «عشق آمدنی بود نه

آموختنی.» (میلیدی، ۴۰)

۵- «محبت میل باطن است به عالم جمال است، و حقیقت محبت رابطه ای است از روابط اتحاد که محبت را بر محبوب بنده و جذبه ای است از جذبات محبوب که محبت را به خود کشد.» (کاشانی، ۵۷۰)

۶- «عشق براق سالکان و مرکب روندگان است. هرچه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد، عشق در یک دم آن جمله را بسوزاند و عاشق را پاک و صافی گرداند.» (نسفی، ۱۶۱)

۷- به نظر مولانا، عشق از اوصاف الهی است. انسان بر هر کس و هر چیزی که عشق ورزی کند، این عشق فی الواقع بر «هستی مطلق» است. (گولپینارلی، ۳۴۲) عشق خواه حقیقی و خواه مجازی باشد، انسان را به حقیقت سوق می‌دهد. حتی عاشق وهم هم اگر در عشق خرد صادق باشد، این عشق مجازی سرانجام او را به جایی می‌رساند. مولوی در تعریف عشق فرماید: عشق سبب بقا و خلاصه هستی است و زندگی بدون عشق چون پوست‌ها و لایه‌های بی روح است.

العشْقُ مِنَ الْكُونِ حَيَاةٌ وَ لِبَابٍ وَالْعَيْشُ سَوَى الْعَيْشِ قُشُورٌ وَ جُلُودٌ (مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۴)

و در غزلی دیگر عشق را نور جان و صبح عشق صبح خود می‌داند، زیرا تمام آرزوها در آن نهفته است.

العشْقُ نُوْرٌ رُوْحِي صَبْحُ الْهَوَى صَبُوْحِي أَمْنِيَّةٌ وَ فَيْسِه مَجْمُوْعَةُ الْأَمَانِي (مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۲۱)

۸- ابن فارض سرآغاز و مبدأ ظهور و اظهار را عشق دانسته و آن را بهسان نوری از تیر اعظم می‌داند که از آن طریق به حسن و کمال محبوب دست یازیده است؛ او جامش را رخسار کسی می‌داند که پیراسته از حسن ظاهر است. (ترکه اصفهانی، ۳۰۹) ابن فارض در اولین بیت از نایب خود می‌گوید:

سَقْتَنِي حُبِّهَا الْحَبِّ رَاحَةً مَقْلَتِي      وَ كَأْسِي مُجِئًا مِّنْ عِنِّ الْحُسْنِ جَلَّتْ

«ابن فارض شاعر عشق است و آتش عشق در وجود او شعله زده، و پیوسته ایام می‌کوشد این

عشق را به بیان تعبیر کند و از آن چه در درون جانش می‌گذرد پرده ببرد.» (الفاخوری، ۵۲۱)

#### ۴-۴ حُبّ و عشق در قرآن و احادیث

طبق تعاریف اکثر لغت‌شناسان «عشق» به معنی حُبّ شدید و خارج از اندازه است و این وصف در خدا نمی‌گنجد، زیرا وقتی بحث از عشق مطرح است، نیاز به عاشق و معشوق دارد و این نیاز در خداوند که «الله الصمد» است، وجود ندارد. در قرآن کریم کلمه «عشق» به طور مستقیم نیامده است، بلکه از خانواده «حُبّ» استفاده شده است و مراد از آن به اندازه نگره داشتن است و فقط اندازه را می‌توان با لفظ اقلّ و اشدّ کم و زیاد کرد. ابن عربی گوید: «در قرآن از عشق، به شدت حُبّ تعبیر می‌شود.» (سعیدی، ۵۳۱)

برخی آیات در این زمینه عبارتند از:

۱- «... وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ» (البقره، ۱۶۵) یعنی: کسانی که ایمان آوردند عشق

شدیدتری به خدا دارند. بنابراین اگر حُبّ به معنی شدیدتر برسد منحصر در عشق می‌شود.

«در رساله اصطلاحات فخرالدین ابراهیم عراقی درباره سه واژه عشق و عاشق و معشوق این گونه آمده است که: «عشق» محبت مفرط را گویند. و «عاشق» جوینده حق را گویند، و «معشوق» حق تعالی را گویند وقتی که طلب کنند به جدّ تمام از آن جهت که مستحق دوستی است مین جمیع الوجوه.» (سناری، ۱۰۶)

«در عرفان اسلامی معروف است که «عشق» اول از خدا جویشده است و از او به همه عالم ساری و جاری شده است. عشق از یک سو با جمال معشوق سر و کار دارد و از سوی دیگر با معرفت عاشق به این جمال، هرچه جمال معشوق بیشتر باشد، عشق بیشتر می‌شود.» (کاکایی، ۲۵۵)

۲- «... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (المائدة، ۵۴): خداوند می‌فرماید: خدا آن

ها را دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست دارند. در این آیه دوستی خدا مقدم شده است یعنی اول دوستی حق به خلق و سپس دوستی خلق به حق صورت گرفته است. بنابر این دوستی حق بر خلق مقدم است. روزبهان بقلی در کتاب شرح شطحیات از آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» می‌گوید: «خداوند صاحب محبت است و به نور محبت در دل محبتان تجلی کرد تا او را دوست داشتند به دوستی او، و الله شدند نزد او به لذت محبت.» (بقلی، ۴۴). ابونصر فارابی گوید: «حُبّ و عشق خدا به دانش بزرگ‌ترین عشق‌ها و محبت‌هاست، پس وی هم محبوب و معشوق اول است و هم مُحبّ و عاشق اول.» (فارابی، ۹۸)

۳- «... قَدْ سَفَّهَهَا حُبًّا» (یوسف، ۳۰) یعنی: عشق زیخا بر قلب یوسف (ع) چون شغاف

است. (شغاف پوست باریک نرمی است که حاوی قلب و محیط بر آن است) (سعیدی، ۵۳۱)

۴- «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران، ۳۱) بگو ای پیامبر اگر خدا را دوست دارید پس مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد.

بنابراین دوستی خدا در همه مراحل و مراتب وجود دارد، حال چه مقدم باشد و چه مؤخر. در قرآن کریم لفظ «يُحِبُّ» شانزده بار به کار رفته است، که نشان دهنده درجات و مراتب مُحبتان باری تعالی است:

۱- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (البقره، ۱۹۵) ۲- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (البقره، ۲۲۲) ۳- «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران، ۷۶) ۴- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران، ۱۳۴) ۵- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل عمران، ۱۴۶) ۶- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران، ۱۴۸) ۷- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران، ۱۵۹) ۸- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (المائدة، ۹۳) ۹- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (التوبه، ۱۰۸) ۱۰- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (التوبه، ۱۳) ۱۱- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (التوبه، ۴) ۱۲- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (التوبه، ۷) ۱۳- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (الممتحنه، ۸) ۱۶- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الحجرات، ۹) ۱۵- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الممتحنه، ۸) ۱۶- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يِقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُيُوتٌ مَّرْصُورَةٌ» (الصّف، ۴).

و هم چنین احادیث قدسی در زمینه حُبّ و عشق الهی وجود دارد که به ذکر دو نمونه بسنده می‌گردد:

جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سوره‌های ابن فارض و مولوی // ۹۳

- ۱- «مَنْ عَشَّقَ وَعَفَّ وَكَمَّ وَمَاتَ مَاتَ شَهِيدًا»: کسی که عشق بورزد و در عشق غفیف باشد و آن را از غیر پنهان دارد، چون بمیرد مرگش حکم شهادت دارد. (ستاری، ۳۸)
- ۲- «مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي عَشَّقَنِي عَشَّقْتُهُ»: هر که مرا جست یافت و هر که مرا یافت شناخت و هر که مرا بشناخت به من دل بست و هر که به من دل بست عاشقم شد و هر که عاشقم شد، من عاشقش شدم. (همان، ۳۸)

## ۵- جاودانگی عشق الهی

### ۵-۱- عشق سرآغاز ظهور و وصال

تجلی زیبایی، علت خلقت است و عشق سرآغاز این خلقت است و به عبارتی عشق است که جمال سرمدی را تحقق می بخشد و این از عین وحدت سرچشمه می گیرد، زیرا در جلوه گاه جمال و زیبایی های آفریده، وجود عشق در قلب یک انسان عاشق و یا عارف است که، جلوه گری می کند و در آغاز، «عشق» باید باشد تا کسی شاهد را از جام بازشاسد. ابن فارض سرآغاز و مبدأ ظهور و اظهار را عشق می داند و در نخستین بیت از تائیه خود، جمال حسی ظاهر را به حُسن و کمال محبوب می رساند و جام را رخسار دلارام خویش دانسته، که ساقی آن، شراب معجبت را از آن می نوشد:

سَقْتَنِي حُمَيَا الْخُبِّ رَاحَةً مُقَلَّتَنِي وَكَأْسِي مُجَيَا مَن عَنِ الْخُسْنِ جَلَّتْ  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۱۹۹)

«کاشانی» معنای بیت را این گونه بیان کرده است «با ساقی نگاهم، باده عشق و دلدادگی را با ساغر روی معشوقی که بالاتر از زیبایی است، نوشیدم.» (کاشانی، نظم الدر، ۵۳۱)

مولوی، از ساقی و نوشاننده باده می خواهد که، قلع تهی را از شراب گلگون لبریز نماید، زیرا جسمش را بسان قلع و چهره را باده می داند و حُسن و جمال یار را این گونه به تصویر می کشد که:

جِسمی رُجَاجَتِي وَ مِجِيَاكَ قَهْوَتِي يَا كَامِلَ الْمَلَا حَةِ وَاللَّطْفِ وَالْعَمَلَا  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۸۱)

همانطور که ابن فارض صورت را قلع آن شراب ناب می بیند، مولوی نیز جسم را قلع حش می یابد و هر دو در تصویر سازی حُسن جمال یار استادانه قلم می زنند. مولوی پس از حصول دیدار

/// پژوهش دینی، شماره ۳۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

یار خوش منظر، می گوید: باده‌ای از چشم نیکویت به من نوشاندی که چشمم را با نیکوترین سر مهر و شنای بخشید.

أَسْقَيْتَنِي الْمُدَامَةَ مِنْ طَرْفِكَ الْبَهِيِّ حَتَّى جَلَا فُرَادِي مِنْ أَحْسَنِ الْجِلَالَا  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۸۱)

ابن فارض و مولوی از جمال ظاهر در نظر اول، که از شراب عشق، مستی بزرگترند فراتر رفته و به جمال مطلق و چهره باطنی نظر افکنده اند و ابن فارض چنین وانمود کرده است که، مستی من از نوشیدن شراب ایشان، یا دیدن ساقی پرچهره است.

فَأُوْهِمْتُ صَحْبِي أَنْ شَرِبَ شَرَابَهُمْ بِه سُرُّ سِرِّي فِي انْتِشَائِي بِنَظَرَتِي  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۰۰)

فرغانی می گوید: «از اصحاب من کسانی که در عشق به مظاهر و صُور زیبا مقیدند، به واسطه افکندن آن نظر اول بر آن صورت زیبا، که منش آینه جمال مطلق یافتم و موجب مستی من شد از شراب عشق، به گمان افکندمشان تا پنداشتند که من نیز همچون ایشان، به آن صورت مقیدم و تقلبات من در اطوار عشق به سبب آن تعلق و تقید است. و ندانستند که هر صورتی که در کُل عالم است، مرا کار آن صورت می کند. (همان، ۲۰۰)

بنابراین سه موضوع مهم در اشتراک عقیده ابن فارض و مولوی در ظهور عشق بدست می آید: ۱- دیدار جمال یار ۲- عشق و مستی ۳- وصال

شروع بیت ابن فارض با «سقتنی» و مولوی با «اسقیتنی» یعنی نوشیدن و نوشاندن باده از منظر محبوب، سپس غلبه احکام عشق با لفظ «حميًا الخُبِّ» بیانگر این است که در صورت جِستی، آن صورت محبوب، مظهر و آینه جمال حق است. و در اصل می خواهد با دیدن این جمال، رسیدن به مرتبه وصال را مطرح نماید، بنابراین چون مستی از دیدار یار را در سر دارد، هیچ چیز نمی تواند مانع او از این دیدار، شود. بیت زیر مضمون سخن ابن فارض است:

و لَمَّا انْقَضَى صَحْوِي تَقَاضَيْتَ وَصَلَهَا وَ لَمْ يَغْشَى فِي بَسْطِهَا، قَيْضُ خَشْيَةِ  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۰۳)

در بجهوه مستی خواستم دامن وصلش گیرم، و در حالت بسط هیچگونه قبضی دامگیرم نشد. (کاشانی، ۵۴۲).

مولوی، قبل از هوشیاری، باده ای برای مستی اش نمی طلبید، زیرا دیدار جمال یار برایش مهم تر است. وی رستگاری را در هر دیده ای که به دیدارش آراسته گردد، می داند:

یا سبیدی هائی من قهوه کاساتی      من زارک من صحرایک و ایاه  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۳)

سپس ندای وصل سر می دهد و این روز را روز خجستگی می داند، زیرا به وصل یار و باده ناب مزده داده است. مولوی می گوید: امروز می بینم که معشوق به وعده وفا کرد، پس بازگردید. و ای دل، تورا به وصل و باده ناب بشارت می دهم، امروز آن چه از روزگارت از دست رفته است، باز می گردد.

الیوم من الوصل نسیمٌ و سهود  
یا قلبُ اُشْرَکَ بَوَصَلٍ و رَحِیقٍ      ما فاکک من دهرکَ الیوم یعودُ  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۴)

لازم به ذکر است که «صحرو» و «وصل» در بیت پنجم تائیه ابن فارض و غزل ۲۲۶۴ و ۲۲۶۵ مولانا، بیانگر هوشیاری سالک، به قرب الی الله است. و به عقیده عارفان «وصل»، فناء سالک در اوصاف حق است و «وصل» یعنی سالک از تعین و هستی مجازی و پندار دویسی، جدایی حاصل کند.» (سجادی، ۲۱۳۶)

آن چه در سوره های ابن فارض و مولوی مورد عنایت قرار می گیرد، ارتباط و پیوند معرفتی آنان با عشق است که نتیجه حصول به معرفه الله و اولیاء الله است و این پیوند از دو منظر قابل توجه است:

۱- خداوند: سالک پس از طی مراتب چون ذکر، ارادت و محبت به نهایت آن که عشق است، می رسد. زیرا در مرتبه اخیر معشوق بر دل مستولی می شود و این همان پیوند است که با حق تعالی ایجاد شده است و خداوند، عشق و محبت را از ازل در دل بندگان قرار داده است، چنان که می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ أَمَنَّا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم، ۹۶) آنان که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای رحمان آنان را محبوب می گرداند.

۲- پیامبران: مهم ترین پیام پیامبران، عشق ورزی به خدا است و لازمه ورود به وادی عشق، همان ایمان و اطمینان قلبی و استقامت است. که به معنای پایندی به ارزشهاست. خداوند می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ

أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت، ۳۰) آنان که گنهند محققا پروردگار ما خداست سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که، نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.

بنابراین از آن جایی که پیامبران و معصومین علیه السلام، پیوند مستحکمی با خداوند داشتند، عشق آنان به خدا نمونه و الگو قرار گرفته است. و دوستی پیامبر اکرم (ص) به دوستی پروردگار چنان گره خورده است که او را آسوه معرفی نموده است: «لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (الاحزاب، ۲۱) مسلما برای شما در پیروی از رسول خدا سرمشق نیکوست.

## ۲-۵- حجاب عشق

دو شاعر عارف و نامی - ابن فارض و مولوی - معتقدند که ترقی عشق، ما را به حرکت درآورد و از مستی به هوشیاری محتاج گردانید و چون سلطان عشق قوی شد، عزم برای رسیدن به مرتبه وصل و دیدار جمال حق، شدت گرفت. و هر کدام می گوید: این عشق که در دل و جان، نهان است و این آب دیده که از اثر سوزش عشق غمازی می کند، نتیجه سوزش آتش شوق من است، و اگر این حرارت عشق نبود، آب دیده، وی را غرق می کرد و اگر اشکهایم نبود، آتش اندوه، مرا می سوزاند. ولی رنجها، وی را به ستوه آورد و رنجوری و لاغری تنش، را ز پنهانش را بر ملا ساخت.

وَلَوْلَا زَفِيرِي أَغْرَقْتَنِي أَدْمَعِي      و لَوْلَا دُمُوعِي أَحْرَقْتَنِي زَفِيرِي  
و قَدْ بَرَحَ التَّبْرِیحِ بِي وَ أَبَادَتِي      و أَبَدِي الضَّنَّاءُ مَنِي خَفِي حَقِيقَتِي  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۱۳ و ۲۱۵)

بنابراین هر سوزی که در باطن بود، آشکار شد، چون حجاب و مانع از ظهور آن سوزهای باطنی، قوا و اوصاف ظاهری بودند، مثل حواس و عقل و غیر آن، و در اثر عشق بود که اعضای بدن ضعیف شدند، در نتیجه مانع زایل گشت و اسرار باطن را ظاهر گردانید.» (همان، ۲۱۵)

و ما کان بَدْرِي ما أُجِنُّ و ما الَّذِي      خَشَائِي مِنَ السَّرِّ المَصُونِ أَكْتَبْتِ  
فَكُنْتُ حِجَابَ الجِسْمِ أَبْرَزَ سِرْمًا      به کان مَسْتورًا لَهُ مِنْ سِرِّي بَرِي  
و كُنْتُ بِسْرِي عَنهُ فِي خَفِيَّةٍ وَ قَدْ      خَفْنَتَهُ لِيَوْهِنَ مِنْ نُحُولِي أَنْتِي  
فَأَظْهَرْتِي سَقَمٌ بِهِ كُنْتُ خَافِيًا      لَهُ وَ الهَمْرِي يَأْتِي بِكُلِّ غَرِيْبَةٍ  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۲۰ - ۲۲۲)

با هم ثابت هستند. سبب مشاهده، گشایش بصیرت به برداشتن پرده و سبب ذوق، تبدیل وجود و

ارواح است و ذوق دریافت چیزی است که به تو می‌رسد.» (نجم الدین کبیری، ۲۸)

مراد از «شوق» در این بیان، لغای محبوب در باطن مُحبّ است، زیرا وقتی پرده از حجاب کنار زده می‌شود شوق محبت از جمال، زیاد می‌گردد و به عبارتی شوق محبتان به لقاء و وصال و قرب محبوب زیاد می‌شود. چون در باطن مُحبّ این استعداد و آمادگی ایجاد شده است.

ابن فارض برای رسیدن به این مرحله از مراتب و احوال خود که همان اتصال شهودی یامشاهده است، رنجوری و عواقب آن را پذیرفته است، زیرا اندوه بیشمارش که توأم با صدای گریه‌های شبانه و اشکهای ظاهریش بود، پرده از رازش بر می‌دارد، ولی گداختگی در عشق او، شوقش را برای رسیدن به محبوب دو چندان می‌کند و در حقیقت می‌خواهد رنجوری جان را با رشته عشق به جان الهی پیوند دهد. این سنخیت دو سوپه در اشعار مولانا نیز بازتاب پرده براندازی در تجلیگاه عرفانی است که در پس آن، انس و الفت را مژده می‌دهد و روح و جان خویش را به دوستی با محبوب مشتاق می‌نماید، تا «شوق» را در آینه جمال الهی در لوح دل خود به تصویر کشد. مولوی در غزل خود نویدمی‌ری از یاران خود دور می‌نماید، و به انس گرفتن مجربش، نوید می‌دهد و نمی‌خواهد جز عشق جامه ای بپوشد و با غیر عشق آرام بگیرد:

أصحابنا لا تأسوا بعدَ الجوى مُستأنسٍ غیر الهوی لا تلبسوا غیر الهوی لا ترقدا  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۷)

از مهم‌ترین موانعی که می‌تواند در مسیر سالک قرارگیرد، غفلت است که با روی‌گردانی از دنیا و ریشه کن کردن شهوات، سپس ذکر خدا و تلاش برای مشاهده و یا اتصال شهودی، این موانع از سر راه برداشته می‌شود. مولوی و ابن فارض ضمن توجه به این موانع، توانستند با ذوق و شوق، به وصال و قرب محبوب برسند. بنابراین از سوره‌هایشان سه مطلب مورد عنایت است:

۱- توجه قلبی و ذکر بسیار: «أذکرُونی أذکرُکم» (البقره، ۱۵۲) اگر مرا به یاد آورید من شما را به یاد می‌آورم. یعنی توجه خدا دو طرفه است، اگر تو توجه کنی، خدا هم به تو توجه می‌کند. بنابراین از یاد و ذکر خدا، قلب به آرامش می‌رسد «ألا یدکرُاللهَ تطمئنُّ القلوبُ» (الرعد، ۲۸). در آیه دیگری آمده است: «أذکرُواللهَ ذکراً کثیراً» (الاحزاب، ۴۱) خدا را بسیار یاد کنید. ذکر یعنی توجه به خدا با تمام وجود. چون عوامل غفلت در نفس هر انسان زیاد است، بنابراین بهترین راه برای رفع این مانع، ذکر بسیار است. و از ذکر زیاد است که، ذاکر از مرتبه میل و ارادت و محبت، به عشق می‌رسد.

قیصری در شرح آیات گذشته چنین می‌آورد: «کشف حجاب الجسم الظهر له سرّ شئی کان مستوراً بالجسم من سرّ برتی و باطنی فأطلع علیه. و کنت باعتبار السرّ الذی لی قبل کشف الحجاب مخفياً عن الرقیب، و الحال أن آتئی قد جفت علی سرّی باظهاره علی الرقیب الحاصلة لأجل وهن و ضعف لحنی من التحول و کنت بسرّی مخفياً عن الرقیب فاظهرنی له سقم به کنت مخفياً عن الأعیُن اذ أضنانی یحیث لا تقدر أن تدركنی عین، و الحال أن الهوی یأتی بكلّ غریبه و هی کون السقم مظهراً له و مخفياً» (قیصری، ۱۲)

مولوی، نیز آتش اشیائی را که با عشق درآمیخته است، فراخی جان‌ها و عبرتی برای اهل بصیرت می‌داند و می‌خواهد به هر طریق ممکن حجاب ظلمانی را از چشمانش بشوید و راز پنهانی را کشف و جمال یار را شهود نماید و معتقد است که یاد آن معشوق پرده‌ها را می‌درد و کم‌اند کسانی که این گونه عشق می‌ورزند. و این اشاره به شکلیایی برای آرام کردن است.

و أشرتم بالصبر لسی مُتسلیاً ما هکذی عشقوا به لا تحسبوا  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۱۹)

مولوی، ظهور عشق را در جمال لایزال الهی می‌داند، اما به دیدن نشانه‌های او بسنده نمی‌کند و پرده از حجاب راز، بر می‌دارد:

إن فی العشق فسحةً الأرواح  
ذیبت فی العشق کئی أعاینه  
إن السائر تحجب الآثار  
کثرة الخجب لا تحجبنی  
إن فی ذاک عبرة الأبرار  
ما کفی أن أراه بالآثار  
إن الأسرار کسرت الأسرار  
إن ذکراک تخرق الأستار  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۱۷۷)

همانا در عشق گشادگی جان‌هاست و در آن عبرتی برای صاحبان بصیرت است. در عشق گداختن تا او را به چشم ببینم، گرچه دیدن نشانه‌های او برایم کافی نیست. همانا بعضی از نشانه‌ها، حجاب و پرده نشانه‌های دیگر است، همان گونه که بعضی از رازها، رازهای دیگر را می‌پوشاند. بنابراین افزونی حجاب برای دل من، پرده و حجاب نمی‌شود، زیرا یاد تو پرده را می‌درد.

در آیات بررسی شده ابن فارض و مولوی دو مسأله بیشتری داشته است و هر دو در احوال ایجاد ذوق و مشاهده با اتصال شهودی وجه مشترک دارند. بنابراین «ذوق و مشاهده هر دو

است. پس اگر از جمله مکاره بود بر آن صبر کند و اگر از جمله ملاذ و محابّب بود بر آن شکر کند.» (کاشانی، مصباح الهدایه، ۵۴۲)

توضیح آن که مقام صبر پس از مقام فقر و قبل از مقام توکل و رضا قرار دارد و فقر آن است که سالک راه حقیقت، در دنیا مالکیتی برای خود نبیند و با داشتن زهد، از میل و رغبت دنیا روی گردان شود. جدایی این دو شاعر نامی ابن‌فارض و مولوی از اسباب دنیوی خود نوعی معرفت و خویشتنداری نفس است. و ثمره صبر، ادای شکر برای حصول نعمت‌های الهی است. لازم به ذکر است که در سیر و سلوک پیامبران، «صبر» از بزرگترین فضیلت‌ها و از صفات آن‌ها به شمار می‌آید و این کلمه به صورت‌های مختلف بیش از صد بار در آیات قرآن کریم بیان شده است، که نمونه‌ای از آن کامل‌کننده مطلب خواهد بود:

۱- «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (الاحقاف، ۳۵) ای پیامبر صبر کن همانطور

که پیامبران اولوالعزم صبر و شکیبایی کردند.

۲- «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف، ۹۰) هر که تقوا پیشه کند

و شکیبایی ورزد پس خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نکند.

۳- «إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (الزمر، ۱۰) قطعاً صابران، پاداششان را بی

حساب دریافت خواهند کرد.

ابن‌فارض توجه موشکافانه‌ای به بیان مسئله صبر داشته است و چه زیبا در سوره‌های خویش از صبر به عدم شکایت و مهم‌تر از آن به شکر و رضا می‌رسد. وی سینه سپر کردن در برابر ناملایمات و اظهار قدرت و تحمل شکیبایی را نوعی خاکساری در برابر دوستان می‌داند، چون معتقد است که صبر و در پی آن، شکر سبب منع از اظهار شکایت شده و نمی‌گذارد که شدت حال بر دوستان ظاهر گردد. وی جامه سختی را خلعتی گرانبها می‌داند و می‌گوید: انجام بردباری بر ناملایمات در برابر عشق تو شایسته است، ولی از تو خورشاید نیست:

وعتقی اصطباری فی هواک حمیده علیک ولکن عنک غیر حمیده  
وما حلّ بی من مینه فهی منحه وقد سلّمت من حلّ عقید عزیمتی  
فکلّ أدی فی الحبّ منک إذا بدأ جعلت له شکری مکان شکیتی  
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۳۱ - ۲۳۲)

۲- دعا: «و قال ربکم اذعنونی استجب لکم» (المؤمن، ۶۰) پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. دعا کردن از موارد رفع غفلت بنده است و با دعا سالک در مسیر همیشگی یاد خدا قرار می‌گیرد، به همین دلیل خداوند می‌فرماید: مرا بخوانید و فریادرسی جز من مجوید تا من دعای شما را اجابت کنم.

۳- تلاش و امید: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (العنکبوت، ۵) هرکس که به لقای خدا و مشاهده جمال و وصول به رحمت و جنت او امیدوار و مشتاق است، پس در عمل بکوشد زیرا وعده خدا آمدنی است و خدا شنوا و داناست.

### ۵-۳- صبر و حصول عشق

"صبر" در لغت «نگهداری نفس از بی‌تابی، زبان نگشودن به شکایت و نگهداری اعضا و جوارح از اضطراب و نگرانی» است. (زبیدی، ۴۲۲/۲) و (دهخدا، حرف‌الراء، ۴۳۶) و «صبر تحمّل ناخوشایندی‌های نفس است و وجود آن بدین گونه است که هرگاه امری بر نفس هجوم آورد، از آن بی‌زاری نجوید و آن را بنوشد و ناشکیبایی پیشه نکند و اندوه و درد و رنج را آشکار نکند و آن چه را که پیش آمده پنهان نماید.» (خزاز، ۱۴۶). صبر در نظر بسیاری، به همان معنای تحمل و نگهداری نفس در برابر مصائب و رویدادهای سخت و در وجه کامل‌تر آن، زبان نگشودن به گله و شکوه است. صبر از دیدگاه عارفان معنای عمیق‌تری دارد، به طوری که آن را جزئی از مقامات و احوال دانسته‌اند و به تقسیم بندی آن پرداخته‌اند. از جمله، نجم رازی گوید: «ششم صبر است، باید که در تحت تصرفات اوامر و نواهی شرع و اشارات شیخ بر قانون شرع صابر باشد و مقاسات شلاید کند و ملالت به طبع خویش راه ندهد. (نجم رازی، ۲۵۹) و برخی نیز به انواع صبر «مع الله، عن الله، فی الله» پرداخته‌اند (سراج، ۱۰۳) و «صبر کردن با خدای وفا بود و صبر کردن از خدای غنا» (فتیری، ۳۴۱) و صابر آن باشد که در بلا صبر کند و به زبان حکایت، شکایت نکند.» (سهروردی، ۱۸۵)

بنابراین قریب‌الانفاق نظری واحد در مفهوم و تعریف صبر دارند و آن‌چه در میانشان متفاوت است در نوع صبر است. عزالدین محمود کاشانی تعریفی جامع‌تر و کامل‌تر از صبر عنوان نموده است که کمتر به آن توجه شده است. وی گوید: «معنی «صبر» در عرف حبس مرید است از مراد منتهی عنه و صبر یکی از دو قاعده ایمان است، الإیمان نصفان: نصف صبر و نصف شکر. چه هرچه پیش مؤمن آید از نعمت و بلا، داند که نتیجه قضا و قدر الهی و حاصل ارادت و اختیار حق

مولوی در پایان این غزل نگاه اصلی خویش را برای دیدن جلوه گری جمال لایزال از مسیر عشق به واقعیت عشق یا عشق حقیقی معطوف می‌دارد و می‌گوید: جز روشنی چهره تو چیزی نمی‌خواهیم. و جز عشق تو در صدد تحصیل چیزی نیستیم.

غَیْبِ سَنَا وَجْهِكَ لَا نَشْتَهِي      أَيْ وَ سَيَوِي عَيْشِيكَ لَا نَفْتَنِي

(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۰۴)

هم چنین مولوی بر این عقیده است که شکر در برابر نعمات الهی پس از گذر از همه مصائب آغازی دوباره برای سیر مقامات است و در بیتی از غزل خویش می‌آورد که، قطعاً شکر به جا خواهیم آورد:

فَشُكْرًا ثُمَّ شُكْرًا ثُمَّ شُكْرًا      لِأَوْرَادِ الْعَطَا خَيْرُ الْوَرُودِ

(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۰۹)

و در غزلی دیگر جاودانگی عشق را در دیدار یار می‌داند و زندگی و مرگ و دین و دنیا را حق و پاداش کسی می‌داند که در برابر ناملازمات نه تنها گله و شکوه نکرده، بلکه شکرگزار بوده است.

هَأَكْمُ مَعَارِيحِ الْفَأْ فِيهَا تَدَارِيحُ الْبَقَا      أَنْعَمَ بِهِ مِنْ مُسْتَقَى أَكْرَمٍ بِهِ مِنْ مُسْتَقَرِّ  
الْعَيْشِ حَقًّا وَعَيْشِكُمْ وَ الْمَوْتُ حَقًّا مَوْتَكُمْ      وَالذِّينُ وَالذَّيَا لَكُمْ هَذَا جَزَاءُ مَنْ شَكَرَ  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۱۷۲)

بنابراین از آن جایی که عشق، سبب بقای هستی است، مولوی همگی را به سوسوی آن دعوت می‌نماید، زیرا معتقد است که خداوند جاودانگی را در عشق مقدر کرده است:

يَا قَوْمِ! إِلَى الْعَيْشِ أَنْبِئُوا وَ أَجِئُوا      لَمَّا كَتَبَ اللَّهُ عَلَي الْعَيْشِ خُلُودَ  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۴)

## ۶- نتایج مقاله

ابن فارض و مولانا از راه شکیبایی، حبس نفس و خویشنداری را برای مداومت بر طلب انس پذیرفته‌اند و این، نه از روی تظاهر، بلکه با ثبات و پایداری در برابر ناملازمات و رنج‌های بی‌شمار در مسیرشان، محافظت بر صدق اعمال و تبت‌هایشان داشته‌اند، بلکه فراتر از آن با ترک شکایت و رضا به قضای الهی به این نتیجه رسیده‌اند که عاشق هرچه صابرت‌تر باشد مقرب‌تر است. بنابراین نگاه ابن‌فارض و مولوی، نگاه یک عاشق به معشوق حقیقی است و این نشانه معرفت

ابن‌فارض گوید: هر محنت و رنجی را در راه محبت، نعمت و لطفی می‌دانم که سزاوار شکر کردن است. و به جای شکایت، سپاس می‌گویم و همه‌آلام شوق و دلدادگی را در جاذبه زیبایی جمال محبوب، تحمّل می‌نمایم. البته برای رسیدن به جمال ذاتی همه تلخی‌های موانع و بلاها را شیرین می‌یابم.

و مَنْ يَتَحَرَّشْ بِالْجَمَالِ إِلَى الرَّدَى      أَرَى نَفْسَهُ مِنْ أَنْفُسِ الْعَيْشِ رُدَّتْ

(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۳۷)

ابن‌فارض گوید: من اگر بلا را بر زندگی در ناز و نعمت فراخی ترجیح می‌دهم جای شگفتی نیست، چه من شکار جمال مطلق هستم و هرکس شکار زیبایی شود خودش را از زندگی گرم و نرم دورتر و به وادی فنا و نیستی نزدیکتر می‌بیند.

مولوی نیز در راه رسیدن به جمال، سخن از صبر و بردباری به میان می‌آورد، ولی آفت او با جمال به اندازه‌ای است که در این دیدار، دیده‌خود را می‌گشاید و فراتر می‌اندیشد و شکایت نمی‌کند، بلکه از این مسیر و از این مقام، به شکر می‌رسد. مولانا به محبوب خود می‌گوید که جام را پر کن و به ندیمانت سخن از صبر مگو، که صبر و پرهیز تمام شد.

إِمْلَأِ الْكَأْسَ لَا تَقْلُ لِنِدَامَاكَ اصْبِرْ وَ      نَقْدِ الصَّبْرِ وَ التَّقَى يَا حَبِيبِي وَ صَاحِبِي  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۰۲)

مولوی، از منزل صبر گام را فراتر می‌نهد و منزله اصلی راه، عرش کبریایی و بارگاه احدیت می‌داند و این یادداشتن نفس بدون شکایت به کسی و خرسندی به خشنودی خدا نشانه خویشنداری است.

مَنْزِلْنَا الْقَرْشُ وَ مَا فَوْقَهُ      عُمْرُكَ يَا نَفْسُ قَوْمِي سَافِرِي  
قُلْنَا أَلَا بُدَّ لَنَا سُكْمًا      أَسْلَمَكِ الصَّبْرُ قِنِي وَ اصْبِرِي  
قَاتَتْ هَلْ صَبْرِي إِلَّا بِسِهِ      هَلْ عَقِدَ الْبَيْعُ بِإِلَا مُشْتَرِي  
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۰۳)

منزله اصلی ما عرش و حتی فراتر از آن است. ای جان‌تورا سوگند که برخیز و به آنجا سفر کن. گفتیم: مگر برای ما نردبان نجاتی هست؟ صبر تو را سلامت می‌درد پس بمان و شکیبایی کن. گفت: مگر بدون او صبرم هست؟ آیا هیچ معامله‌ای بدون خریدار معتقد می‌شود؟ (طباطبایی، ۱۶۵)

و آگاهی این دو شاعر عارف است. وجوب شکر به جای شکایت از منظر این دو شاعر همان میل و رغبت برای خدا و رضای او و ایمان در وادی محبت در عشق و رزی محبوب است. و بر این باورند که شکر، مقدمه رسیدن به توکل و رضاست، و این نشانه شروع اتصال رضوان الهی به دل بنده است. در آیات بررسی شده ابن فارض و مولوی دو مسئله نمود بیشتری داشته است ۱- هر دو در احوال ایجاد ذوق و مشاهده با اتصال شهودی وجه مشترک دارند ۲- صبر، جذبه رحمت الهی و مقدمه اتصال رضوان الهی به دل بنده است و این که شکر در برابر نعمت های الهی، آغازی دوباره برای سیر مقامات و رسیدن به عشق است. زیرا عشق برترین نقش را داراست، و پله‌ای است که سالک بر آن استوار می‌ایستد. بنابراین خداوند جاودانگی را در عشق مقدر کرده است.

## کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن سینا، الحسین بن عبدالله، رساله فی العشق، الصدیق حسین و جاموس رویه دمشق، دارالفکر، ۲۰۰۵ م.
- ۳- آناه ماری، شمشل، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ اول، تهران، علمی، فرهنگ، ۱۳۶۷ ش.
- ۴- اسلامی ندوشن، محمدعلی، باغ سبز عشق «گزیده مشقوی»، چاپ اول، تهران: یزدان، ۱۳۷۷
- ۵- امین، احمد، ظهور اسلام، الطبعة الأولى، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۵ ق.
- ۶- بقلی، روزبهان، شرح شطحیات، به تصحیح و مقدمه هانری کرین، تهران: طهوری، ۱۳۴۴ ش.
- ۷- همو، مشرب الأرواح المشهور بألف مقام و مقام، استانبول: نطف محرم خواجه، ۱۹۷۳ م.
- ۸- زکة، اصفهانی، صانع الدین علی بن محمد، شرح نظم النذر (شرح قصیده تائیه کبری ابن فارض)، تصحیح و تحقیق اکرم جودی نعمتی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۴ ش.
- ۹- چیتیک، ویلیام سی، عشق الهی، مترجم: سید امیر حسین اصغری، چاپ نخست، تهران: علمی و فرهنگی، ش ۱۳۹۴
- ۱۰- خزان، ابوسید، کتاب الصدیق، شرح و ترجمه مریم شعبانزاده، چاپ اول، مشهد: مرندیز، ۱۳۹۱ ش.
- ۱۱- دهبخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحمین، پله پله تا ملاقات خدا، چاپ بیست و هفتم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ ش.
- ۱۳- ستاری، جلال، عشق صوفیانه، چاپ پنجم، تهران: مرکز، ۱۳۸۶ ش.
- ۱۴- سجادی، سیدجعفر، فرهنگ معارف اسلامی، سه جلدی، چاپ دوم، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۵- سراج، ابونصر، اللمع فی التصوف، مترجم: دکتر مهدی معینی، با تصحیح زینولد نیکلسون، تهران: اساطیر، ۱۳۸۸ ش.
- ۱۶- سرروش، عبدالکریم، قمار عاشقانه، چاپ ششم، تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۳ ش.
- ۱۷- سعیدی کل بابا، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، چاپ اول، تهران: شفیعی، ۱۳۸۳ ش.
- ۱۸- سه‌رودی، عبر بن محمد، عوارف المعارف، ترجمه ابونصو واصفهان، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
- ۱۹- صفاء، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، چاپ یازدهم، تهران: فردوس، ۱۳۷۳ ش.
- ۲۰- ضیف، شوقی، تاریخ الأدب العربی، القاهرة: دارالمعارف، ۱۱۱۹ ق.
- ۲۱- طباطبائی، سیدحسن، ترجمه اشعار و عبارات عربی دیوان شمس، چاپ اول، تهران: امید مجید، ۱۳۸۱ ش.
- ۲۲- غزالی، احمد، احیاء علوم الدین، المجلد الرابع، بیروت: دارالهادی، ۱۹۹۳ م.
- ۲۳- فارابی، ابونصر، سیاست مدنی، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۵۸ ش.
- ۲۴- فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: توس، ۱۳۷۸ ش.
- ۲۵- فرغانی، سعیدالدین سعید، مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض، با مقدمه و تعلیقات استاد جلال الدین آشتیانی ویرایش دوم، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۳ ش.
- ۲۶- فرغانی، سعیدالدین سعید، منتهی المدارک و منتهی لب کل کامل و عارف و سالک (شرح تائیه ابن فارض)، تصحیح و تحقیق رسام الخطازی، چاپ اول، قم: آیت اشراق، ۱۳۹۰ ش.
- ۲۷- فروغ، عمر، تاریخ الأدب العربی، ۶ مجلد، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۱ ق.
- ۲۸- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح زندگانی مولوی، چاپ سوم، تهران: تیرکان، ۱۳۸۴ ش.

## جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سوره های ابن فارض و مولوی // ۱۰۵

- ۲۹- قشیری، ابوقاسم، رساله قشیری، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بلبع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: زوار، ۱۳۸۷ش.
- ۳۰- فیضی، داود بن محمود بن محمد، شرح القیصری علی تائیه ابن فارض الکبری، اعتسی به احمد فریدالمریدی، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.
- ۳۱- کاشانی، عزالدین، محمود، کشف الوجوه العز لمعانی نظم الدر، تصحیح محمد بهجت، چاپ اول، قم: آیت اشراق، ۱۳۸۹ش.
- ۳۲- همو، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همای، چاپ اول، تهران: زوار، ۱۳۸۹ش.
- ۳۳- کاکایی، قاسم، هستی و عشق و نیستی، چاپ اول، تهران: هرمس، ۱۳۸۹ش.
- ۳۴- کلابادی، ابوبکر محمد، التعریف لمذهب التصوف، تصحیح عبدالعلیم محمد و طه عبدالباقی سرور، قاهره: بی نا، ۱۹۶۰م.
- ۳۵- گولینبارلی، عبدالباقی، زندگانی مولانا جلال الدین، فلسفه، آثار و گزیده ای از آن ها، ترجمه و توضیحات دکتر توفیق سبحانی، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
- ۳۶- مرتضی الزینبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، بیروت: دارالهدایه، ۱۹۶۶م.
- ۳۷- معین، محمد، فرهنگ فارسی دوجلدی، گردآورنده عزیزالله عزیزالله، چاپ سوم، تهران: ادنا، ۱۳۸۴ش.
- ۳۸- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی بر اساس نسخه بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نویدصحیح، ۱۳۹۵ش.
- ۳۹- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی، عزیزالله کاسب، تهران: محمد، ۱۳۷۴ش.
- ۴۰- میبدی، رشیدالدین، کشف الأسرار و عذة الأثر، تصحیح: علی اصغر حکمت، تهران: دانشگاه، ۱۳۳۱ش.
- ۴۱- نجم الدین کبری، احمد بن عمر، نسیم جمال و دنیا چه جلال «فرائح الجمال» تصحیح: فریتس مایر، ترجمه و توضیح: قاسم انصاری، چاپ اول، تهران: طهوری، ۱۳۸۸ش.
- ۴۲- نجم رازی، ابوبکر بن محمد، مرصاد العباد، با اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ش.
- ۴۳- نسفی، عزیزالدین، کتاب الإنسان الکامل، با پیش گفتار هانری کریبن، با تصحیح و مقدمه ماریتان موله، ترجمه مقدمه از ضیاء الدین دهشیری، تهران: طهوری، ۱۳۸۴ش.
- ۴۴- نیکلسون، رینولدالین، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ۱۳۸۸ش.
- ۴۵- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، چاپ ششم، تهران: سروش، ۱۳۸۳ش.
- ۴۶- همای، جلال الدین، تفسیر مثنی معنوی، چاپ پنجم، تابستان، تهران: هما، ۱۳۷۳ش.